

نشست علمی تخصصی هنر، معماری و شهرسازی عصر پنجشنبه‌ها

محل برگزاری: سالن اجتماعات مهندسين مشاور هرم پی

زمان: پنجشنبه ۲۹ مهر ماه

عنوان: نشست نگاهی به اندیشه‌های تیتوس بورکهارت

سخنرانان و اعضای پنل: آقای دکتر ناصر فکوهی و آقای دکتر حسین سلطانزاده

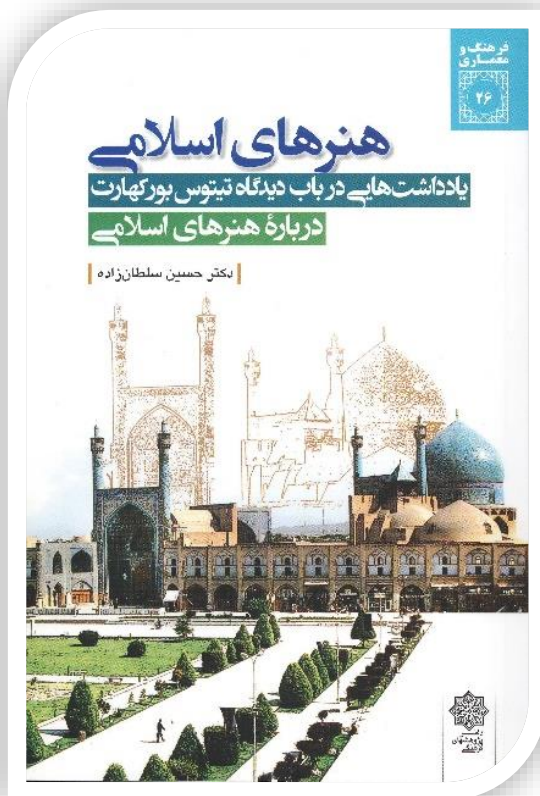
چکیده ای از سخنرانی‌ها:

سخنران اول: دکتر ناصر فکوهی

ایشان صحبت‌های خود را اینگونه بیان کردند که محوریت بحث و موضوع امروز کتاب آقای دکتر سلطانزاده با عنوان "هنرهای اسلامی - یادداشت‌هایی در باب دیدگاه تیتوس بورکهارت درباره هنرهای اسلامی" است. بحثی که من صحبت خواهم کرد لزوماً به بورکهارت بر نمی‌گردد. در واقع من می‌خواهم نقدی بر نظریات بورکهارت کنم. بورکهارت در یک سنت الهیاتی قرار دارد که عمده‌تاً سنتی است باطن‌گرا و ازوتریک مسیحی، و فکر می‌کنم شرح اندیشه‌ها، و نقد اندیشه و پرداختن به آن به صورت علمی باید از طرف افرادی قرار گیرد که در حوزه فلسفه و یا در حوزه الهیات مسیحی باشند. بنابراین موضوعی که من به آن می‌پردازم، نگاه به بورکهارت و زمینه اندیشه بورکهارت قبل و بعد از آن را می‌سازند و رابطه‌ای که با سیستم هنری از جمله با معماری برقرار می‌کنند و نگاهی که علوم اجتماعی بطور عام و انسان‌شناسی که من از آن حوزه بیشتر صحبت خواهم کرد، به این مسئله پرداخته که چطور این نگاه به یک آسیب‌شناسی تبدیل می‌شود.

وقتی که به شخصیت بورکهارت می‌پردازیم باید در نظر بگیریم در حوزه‌ای که بورکهارت مطرح است او مهم‌ترین شخصیت نیست. شاید در ایران نسبت به خیلی شخصیت‌های دیگر تأکید شده است به این دلیل که افرادی با اندیشه‌های بورکهارت آشنا شدند و آنها را در ایران به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند و نقش بسیار مهمی در معرفی اندیشه بورکهارت و برجسته کردن آن داشتند و لزوماً در همان حوزه بورکهارت مباحثی مطرح می‌کنند.

ولی به هر تقدیر بورکهارت در یک خط و سیر اندیشه قرار گرفته است و این اندیشه از یونان باستان وجود دارد. مثل واژه ازوترسیم که ازو یعنی دورن — اغلب در فارسی باطن‌گرایی ترجمه کرده‌اند — داخل با یک نوعی بسته بودن نسبت به بیرون. معمولاً از همین معنا است که ازوترسیم از یونان باستان می‌رسد و از قرون وسطی رد می‌شود و حتی تا امروز ادامه دارد. معنایی که امروز بسیار ادبی و علمی پیدا کرده در واژه سکتارسیم است یا فرقه‌گرایی یعنی به وجود آمدن یک جمع یا گروه بسته‌ایی که به نوعی در رمز و رموز با هم مشارکت دارند و نسبت به بیرون بسته هستند و افرادی هم



که می‌خواهند واردشان شوند باید از مناسک و آئین‌هایی عبور کنند که به این آئین‌ها، آئین‌های پاگشایی می‌گویند. که به خصوص در انسان‌شناسی روی این گزینه‌ها بسیار مطالعه و تحقیق شده است.



نمونه بسیار معروف و سیاسی که همه دوستان می‌شناسند که در ایران هم مطرح شده واژه فراماسونی است که یک نمونه فرقه ازوتریک سیاسی است که در تمام دنیا وجود دارد و شکل بسیار بزرگی دارد. بیشترین چیزی که ما درباره‌اش بحث می‌کنیم ساختار درونی این فرقه‌ها نیست. بلکه تأثیر یک اندیشه ازوتریک بر حوزه‌های مختلف مانند معماری یا هنر است. که در کتاب آقای دکتر توصیحات کامل شده است.

میشل دو سرتو اندیشمند فرانسوی که خودش مسیحی بود ولی نسبت به فرقه‌های دیگر ازوتریک موضع داشت. میشل متفکری است که هم به عنوان یک روحانی هم به عنوان یک جامعه‌شناس یا انسان‌شناس بسیار مطرح است و چهره او در ایران خیلی کم شناخته شده است. ولی یکی از مهم‌ترین متفکران در قرن بیستم در حوزه شرق است او مقاله معروف درباره مفهوم میستیک می‌نویسد که به نوعی به عرفان یا رمز عرفانی اشاره می‌کند و به اندیشه بورکهارت که در چه زمینه‌ای و حوزه‌ای قرار دارد. از لحاظ زمانی این حوزه بین اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ مصادف است با دورانی که اروپا وارد بحران هویتی می‌شود و بعد از آن به فاشیسم منجر می‌شود.

اندیشمند دیگر به نام ویلهلم رایش درمانگری که خود بیمار شد، نویسنده کتاب‌های "روانشناسی توده‌ای فاشیسم" و "بشنوای انسان کوچک" که به فارسی ترجمه شده‌اند. متعلق به مکتب روانشناسی مارکسیستی و روانکاوی پزیشک اتریشی بود. با آن که بیشتر در دوره زندگی خود روانکاو نشاخته شد اما بیشتر شهرت او به سال‌های آخر عمرش و درگیری او با دولت آمریکا مربوط می‌شد. دولت نازی او را یهودی می‌خواند و در آمریکا با انتشار مقالاتی به ترویج نظر خود را درباره وجود نوعی انرژی کیهانی که او آن را اورگون می‌نامید می‌پرداخت. رایش بطور کلی دیدگاه فروید درباره شکل‌گیری شخصیت را می‌پذیرد. اما نظراتی راجع به رفتارهای بین فردی و بدنی مرتبط با شخصیت‌های مختلف را به آن می‌افزاید و به جنبه‌های اخیر به عنوان قسمتی از شخصیت فرد نگاه می‌کند که شخص را در برابر تعهدات درونی و بیرونی محافظت می‌کند.

در طول صد سال گذشته انسان‌شناس‌هایی مانند ژرژ روهایم که سعی کردند در بین بومیان استرالیا نمونه‌های مشابهی پیدا کنند و درباره‌ی وجود سیستم‌های جهان‌شمول ذهنیت انسانی به بحث بپردازند. که البته معمولاً چندان موفق نبودند. اینها در برخورد با واقعیت‌های ریز در بررسی فرهنگ‌ها معمولاً با بن بست مواجه می‌شدند و نمی‌توانستند جواب درستی پیدا کنند. تا زمانی که این ساختارها خیلی کلان و بزرگ بود می‌توانست جواب بدهد ولی وقتی به ساختارهای ریز و دقیق می‌رسید با مشکل رو به رو می‌شد اشتباهات زیادی به وجود می‌آمد، از همین دست اشتباهاتی که آقای دکتر سلطان زاده در این کتاب در زمینه معماری بیان کرده‌اند، خیلی بیشتر در حوزه فرهنگی پیش می‌آمد.

وقتی از روانکاوی به اشکال ازوتریک می‌رسیم، تپیی از تفکری که به خصوص رونه گنون و بعد از آن بورکهارت مطرح می‌کند، میزان اشتباهات به دلیل کلی‌گرایی که در اینها وجود داشت، خیلی بیشتر می‌شد. در اینجا از یک طرف رویکردی از جانب بورکهارت و به خصوص رونه گنون مطرح می‌شود

که این رویکرد در اواخر قرن ۱۹ یک واکنش ضد مدرن است. مدرنیته به شدت رشد می‌کند و قلب مدرنیته در اروپا دو دهه اواخر ۱۹ وین، اتریش است. به همین جهت تمام سیستم‌های جدید اندیشه (در هنر، معماری،...) در اتریش هستند. تپیی از واکنش نسبت به مدرنیته‌ای که از راه می‌رسد و بسیار تهدید کننده است وجود دارد. وحشتی که ما نسبت به دنیای پسامدرنی که با سرعت به سمت ما در حرکت است. همین وحشت در اروپای اواخر قرن ۱۹ نیز وجود داشته است. همین می‌شود که فردی که از هر نظر پایین‌تر از حد میانگین اجتماعی و ...، مانند هیتلر بتواند در عرض ۲ — سال اروپا را تسخیر کند. این اروپا به دلیل وحشتی که از مدرنیته داشته خودش را در آغوش فاشیسم پرتاب می‌کند. هیتلر خودش در حقیقت کل اندیشه‌اش پراکنده وی‌هایی است که ما در کتاب نبرد من می‌بینیم. میزان زیادی از حرف‌های پاپولیستی و ضد یهود که و فاقد هر تپ ارزش ایدئولوژیک در نبرد من آمده است. در حقیقت با نبرد من نیست که ایدئولوژی نازیستی و فاشیستی به وجود می‌آید بلکه تا حد زیادی براساس اندیشه‌های باطن گرا و ازوتریک و نژاد پرستانه‌ای به وجود می‌آید که مفهوم نژاد جرمن (German) را به صورت اسطوره‌ای تبدیل می‌کنند به یک ایدئولوژی سیاسی. مانند مفهوم خون، پاکی خون و چگونگی آزمایش‌ها، تبار شناسی و ... همه اینها چیزهایی هستند که یکی از مبانی‌اش اسطوره شناسی و ازوتریسمی است که در قرن ۱۹ رایج است. از جمله رفرنسی که در سیستم فاشیستی به آریایی بودن داده می‌شود و حتی علامتی که انتخاب می‌شود "اسپاستیکا" که یکی از علائم بسیار قدیمی از جمله در ایران و هند است. این تمایل به شرق به مفهوم ریشه خالص نژادی می‌تواند تا چه حد خطرناک باشد و در انتها به کجا برسد.

چرا انسان‌ها جامعه تشکیل می‌دهند؟

موروس کودولیه گذار انسان به مرگ باوری است. اعتقاد به مرگ. در عین حال قابلیت تداوم دادن به سیستم زیستی به رغم اینکه می‌دانیم می‌میریم. این قابلیت خاص انسان است که سیستم‌هایی را ایجاد می‌کند که می‌توانند در شکل اجتماعی اتفاق بیفتد سیستم‌های مناسبی که به فضا به زمان به اندیشه‌های انسانی قالب‌هایی را می‌دهند که این قالب‌ها صرفاً براساس دیالکتیک مرگ زندگی قابل فهم است. و از داخل این است که سیستم‌های دینی ظاهر می‌شوند.

رویکردی که رونه گتون و بورکهارت دارند ضد مدرنیته است که به واکنش فاشیسم منجر نمی‌شود. علتش این است که بر خلاف ازوتریسم‌هایی که به ایدئولوژی جرمینیک دامن می‌زنند اینها ازوتریسم‌های مسیحی هستند و مسیحیت قابل جمع شدن با فاشیسم نیست.

ساده انگاری در معماری منجر به خطاهای دید می‌شود برای مثال اگر ما تصور کنیم ستون هخامنشی همان ستون یونانی است همان ستون بین النهرینی است همان ستون چادر است و ... این اشتباه است اگر ما خوانشمان را اسطوره‌ای کنیم، به دلیل اینکه شرایط اجتماعی و فرهنگی به وجود آمدن یک پدیده مادی را، ما در نظر نگرفته‌ایم. هیچ پدیده مادی خلق الساعه نیست. همه آدم‌ها همه گفتمان‌ها، همه عقاید همه اشکال مختلف کنش یا ذهنیت حاصل فرآیندهای اجتماعی پیچیده‌ای هستند که اینها را می‌سازند. طبعاً داده‌های جدید کردار شناسی جانوری از جمله مطالعات فرانس لوال که به صورت دقیق و علمی روی جانوران انجام گرفته، مطالعات زبان شناختی، عصب شناختی روانی و... همه‌ی اینها نشان می‌دهد که در مورد هنر که معماری را جزئی از آن می‌توان در نظر گرفت.

ما بر این اساس رویکرد اسطوره‌شناسی را مثلاً در الیاده به رسمیت می‌پذیریم ولی رویکرد معکوس این یعنی رویکرد پناه بردن به اسطوره شناسی به ازوتریسم به باطن‌گرایی برای نفی مدرنیته آن هم بدون توجه به این که مدرنیته ابزارهای اصلاح خودش را در خودش دارد، خیر نمی‌پذیریم. در اینکه مدرنیته بیمار است شکی نیست ولی اینکه بیماری مدرنیته باید بهانه‌ای شود برای مرگ مدرنیته، این اندیشه‌ای بسیار خطرناک است. بحث اساسی این است که چیزی که ما تصور می‌کنیم و با آن مبارزه می‌کنیم مدرنیته نیست. ما در داخل مدرنیته خودمان را اسیر کردیم و چون نمی‌توانیم به اندازه انتظارمان دسیت آوردی داشته باشیم بین زمین و آسمان مانده‌ایم. اسطوره شناسی در ایران چنین وضعیتی دارد. چیزی که سبب می‌شود افراد عقل را کنار بگذارند و به سراغ کتگوری‌ها و مقولاتی که نسبت به آن هیچگونه تسلطی ندارند بروند، و زندگیشان را بابت این قضیه به فنا بدهند نه فنای صوفیانه بلکه فنای فناورانه.

ایشان اینگونه آغاز کردند که در حوزه معماری، اگر در منطقه شرق نگاه کنیم، ایران، خاورمیانه و کشورهای شرقی و روسیه گمان می‌کنم، در حوزه مطالعات تاریخی، جامعه معماری ما نسبت به کشورهای دیگر خیلی عقب باشد. یک مثال ساده، ما چندان کتاب‌هایی در حوزه معماری در دوران معاصر نداریم که یک ایرانی کار کرده باشد، که در سطح جهان یا بخشی از جهان ترجمه شده و مورد اعتنای جامعه تخصصی قرار گیرد. یا کارهایی مثل آندره گدار که تقریباً ۷۰ الی ۸۰ سال پیش کار کرده‌اند یا دونالد دیلبر و ماکسیم سیرو انجام داده‌اند و کارهای به این شکل را کمتر ما معماران ایرانی انجام داده‌ایم. ولی در حوزه باستان‌شناسی خوشبختانه باستان‌شناسان بسیار خوبی داشتیم اما در حوزه مطالعات معماری، هم و غم جامعه معماری دانشجویان صرف کارهای طراحی شده است، اما روی بحث حوزه مطالعاتی تاریخی بسیار ضعیف هستیم. دیدگاه من این است که بخشی از این ضعف ذهن دانشجویان ما، به جای آنکه صرف کارهای تحقیقاتی و آکادمیک قرار گیرد صرف یک سری مباحث می‌شود که چندان پایه و اساس ندارد. جامعه معماری در مسئله نقد، ریشه‌های بسیار ضعیف دارد، در حوزه سینما و ورزش جوامع تخصصی ما از جامعه معماری ما جلوتر هستند یعنی نقد صورت می‌گیرد، همین که گفتگوی متقابل صورت می‌گیرد به توسعه اندیشه‌ها کمک می‌کند.

در حوزه معماری چندان موضوع نقد به صورت حرفه‌ای و آکادمیک وجود ندارد. ممکن است به صورت شفاهی نقدهایی بکنیم ولی به صورت کتبی چنین چیزی نیست. در نتیجه این نقدها شاید در آینده کمک کند.

بیش از یک دهه است که مقاله‌های زیادی درباره نور، آب، وحدت نوشته شده فراوان است و به پایان نامه‌های دکترا رسیده است و کارهای عجیبی صورت می‌گیرد. من فکر می‌کنم هیچ کجا دنیا مثل ایران اینقدر کلی‌گویی صورت نمی‌گیرد و امیدوارم سازمانی باشد که بتواند اینها را پیمایش کند این موضوع و نتایجش برای ما و جامعه ما سودمند باشد. یک مثال ساده نقد در جامعه معماری ما بسیار ضعیف است در هیچ سرزمینی پیدا نمی‌شود که یک کتاب تئوری نوشته شود و بعد از ۴۵ سال نقد نشود. البته نقد به این معنا، که تحلیلی صورت نگیرد. کتاب حس وحدت را آشنایی دارید یا اندیشه‌های مرحوم پیرنیا که در همین جا درباره‌اش توضیحاتی داده شده است. در همه سرزمین اندیشه‌هایی نوشته می‌شود و آن اندیشه‌ها بسیار ارزشمند هستند و همه می‌دانیم دانش‌های انسانی همیشه در حال تغییر هستند، به عنوان مثال همه ما به افلاطون احترام می‌گذاریم ولی امروزه اندیشه‌های افلاطون را شاید کسی قبول نداشته باشد و در زندگی اعمال نشود. علم و دانش فلسفی و اجتماعی همه اینها در حال تغییر و دگرگونی هستند و به روز رسانی می‌شود. ولی متأسفانه می‌بینیم انواع اندیشه‌ها و تست‌ها به صورت ۳۵ الی ۴۰ سال است که به صورت تست‌ها در کارشناسی ارشد و پیوسته و همینطور دکترا اداره می‌شود و صدای کسی هم در نمی‌آید.

انقلاب صنعتی یک شوک دیگری به جامع غرب وارد کرد، به خصوص اواسط قرن ۱۹ که همه ما می‌دانیم که صنعت اولیه گسترش پیدا می‌کند و



شهرهای کوچک صنعتی، کارگرانی که با شرایط بسیار بدی از روستاها آمده‌اند و در شهرها زندگی می‌کنند و یک فضا و جو ضد صنعتی ایجاد شده است. به نظر می‌رسد بتوان خواستگاه شکل‌گیری این نوع اندیشه را کمینه به دوره انقلاب صنعتی نسبت داد و البته شاید زمینه‌های تاریخی آن را تا دوره رنسانس به عقب برد زیرا بی توجهی به بعضی از جنبه‌های معنوی و مفهومی هنرها و علوم بعد از دوره رنسانس و در مواردی در مقابل این رویکرد قرون وسطی را مورد تمجید قرار دهند.

در اواسط قرن ۱۹ چالش‌های بسیاری در جهان غربی ایجاد شد و طبعاً عده‌ایی مسیحی بودند که ایمان داشتند به خداوند و بسیار فکر کردند که در برابر هجوم‌هایی که در قرن ۱۹ مطرح شد آن اندیشه‌های مسیحیت را پالایش کنند و چگونه عمل کنند.

در کتاب یادداشت‌هایی در باب دیدگاه تیتوس بورکهارت در صفحات ۷۹ تا ۸۳

اشارات بسیار کوچکی کرده‌ام که مثلاً به پیوس نهم گفت که "پاپ نمی‌تواند و نباید با ترقی، لیبراسیم و تمدن مدرن آشتی کند و کنار آید." یعنی تمدن یک موضع گیری بسیار سخت در مقابل تمدن و لیبراسیم می‌کند وایتکان در اعلانیه‌ای موسوم به دی فیلوس با محکوم کردن جنبه‌هایی از هر دو جریان سنت‌گرایی و عقل‌گرایی‌های مدرن به گونه‌ای مخالفت کرده و سعی شده که موضعی میانه در پیش گیرد.

اما به تدریج در سال ۱۸۷۰ میلادی جنبشی برای تثبیت و تصدیق دوباره مرجعیت پاپ کلیسای کاتولیک شکل گرفت و در همان سال، شورای اول واتیکان در اعلانیه‌ای موسوم به دی فیلوس با محکوم کردن جنبه‌هایی از هر دو جریان سنت‌گرایی و عقل‌گرایی‌های مدرن به گونه‌ای مخالفت کرده و سعی شده که موضعی میانه در پیش گیرد.

در قرن ۱۹ در فرانسه و انگلستان بین کاتولیک‌های مخالف مدرنیسم و گروه‌های هوادار مدرنیسم و لیبرال‌ها گفت و گوها و کنش‌هایی وجود داشت. کاتولیک‌های فرانسه در همان قرن هواداری از سنت و سلطنت پرداختند اما لیبرال‌های آن کشور سرانجام موفق شدند قوانینی علیه کاتولیک‌ها وضع کنند. سال ۱۸۷۶ میلادی در نیویورک انجمن تتوسوفی به دست مادام بلواتسکی و کلنل هنری اس و الکات شکل گرفت.

جریان‌های متعددی در مخالفت با گرایش‌های مادی و دنیوی در هنرها و علوم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم شکل گرفت که یکی از آنها گرایشی بود که بر پایه آن به نظر می‌رسد نوعی اندیشه وحدت ادیان در آن شکل گرفت و با وجود آنکه برخی از پیشکسوتان آن به اسلام گرویدند اما گویا برخی آموزه‌های آنان مبتنی بر وحدت ادیان است. رنه گتون، آناندا کوماراسوامی، فریتیوف شوال و تیتوس بورکهارت از این گروه به شمار می‌آیند.

حال تعریف بورکهارت از هنر: ساخت و پرداخت اشیاء بر وفق طبیعتشان که خود حاوی زیبایی بالقوه است. زیرا زیبایی از خداوند نشأت می‌گیرد و هنرمند فقط باید بدین بسنده کند که زیبایی را بر آفتاب اندازد و عیان سازد.

بورکهارت به فرهنگ یکجا نشینی تعلق دارد و به نظر می‌سد که فرهنگ چادر نشینی را از عوامل مهم شکل‌گیری هنر اسلامی می‌دانسته است. نشانه‌های ذهنیات چادر نشینی در معماری به فرهنگ یکجا نشینی متعلق است. راستای همین تفکر، یکی از علل انحطاط ممالک اسلامی در عصر جدید حذف تدریجی عنصر چادر نشینی و کوچ روی است.

مسجد، اهمیت نمازهای جماعت و نماز جمعه و توسعه صف نمازگزاران را در بر دارد. حیاط مساجد به طور معمول هیچ فضای سبزی نداشته و با وجود این بورکهارت حیاط مسجد را به باغ و سپس باغ بهشت تشبیه کرده است. یعنی باغ بدون درخت یا فضای بهشت بدون فضای سبز قابل تصور نیست. بورکهارت عجیب‌ترین نظریه را درباره خانه‌های دارای حیاط مرکزی نوشته است که خانه مسلمانان باید مشابه این جهان باشد که البته منظور روشن است. هر فضای دارای درخت و حوض را نمی‌توان باغ نامید، ساده‌ترین تفسیر بورکهارت از شکل مربع یا مستطیل حیاط است که آن را با قاعده امکان ازدواج یک مرد مسلمان با چهار زن مرتبط و مطابق دانسته است.

بورکهارت درباره تاج محل می‌گوید بخشی از آن توصیف مجموعه، و بخشی از آن توجیه و تبیین وی درباره تأثیر معماری و فرهنگ هندو در شکل‌گیری این مجموعه است. آشنایی کافی و عمیق با معماری ایرانی نداشته و برخی از ویژگی‌های تاج محل را به معماری هندو نسبت داده است در حالی که نگارنده در یک کتاب و یک مقاله درباره تاج محل سعی کرده است که ارتباط عمیق طرح معماری این مجموعه را با معماری ایرانی نشان دهد.

جمع‌بندی جلسه امروز اگر در یک دسته بندی ساده انواع پدیده‌ها و عوامل موثر در شکل‌گیری



هنرها در گذشته به دو گروه پدیده‌های مادی محیطی شامل: ویژگی‌های محیط طبیعی، شیوه معیشت و دارایی کارفرما، سطح فناوری و جنبه‌های کارکردی هر اثر و پدیده‌های فرهنگی شامل اعتقادات و جهان بینی، باورها، سنت‌ها و تبادلات فرهنگی طبقه بندی شوند، می‌توان بیان کرد که در بسیاری از هنرهای کاربردی به ویژه در معماری پدیده‌های گروه نخست بطور معمول نقش تعیین کننده‌ای داشته‌اند. اما در برخی از هنرها مانند ادبیات یا هنرهای انتزاعی مانند خوشنویسی، گاه ممکن بود که عوامل و پدیده‌های گروه دوم یعنی پدیده‌های فرهنگی، نقش تعیین کننده‌تری نسبت به پدیده‌های گروه نخست داشته باشند. بنابراین نقش این پدیده‌ها در شکل‌گیری همه هنرها یکسان نبوده است.